

نقد و بازاندیشی دوره‌بندی در تاریخ ادبی

ناصرقلی سارلی*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی

چکیده

در مطالعات تاریخی و ادبی، دوره‌بندی ایده‌ای سامان‌بخش به‌شمار می‌رود که اطلاعات تاریخی- ادبی را در محور در زمانی طبقه‌بندی می‌کند؛ اما کاربست آن در تاریخ ادبی، انتقادهایی نیز برانگیخته است.

این نوشته به طرح و بررسی نقدهای وارد بر دوره‌بندی در تاریخ ادبی و بازاندیشی آن می‌پردازد. مباحث انتقادی مربوط به دوره‌بندی در دو دسته جای می‌گیرد: گروهی اصل عمل دوره‌بندی را مورد انتقاد قرار می‌دهند و آن را فاقد روایی در مطالعات ادبی می‌شمارند. دسته‌ای دیگر از منتقدان بیش از اینکه به اعتبار اصل دوره‌بندی خدشه وارد کنند، به بازاندیشی و اصلاح کاربرد آن نظر دارند.

تحلیل چارچوبی ایستا بر پویایی فرهنگی و ادبی، تأثیر یکسان‌ساز و تضاد با یگانگی آثار ادبی، آمیختن تاریخ انواع مختلف ادبی، عدم انطباق با واقعیت، یکدستی و انسجام ساختگی انگاره‌های تغییر و تکامل، مسائل اصطلاحات دوره‌بندی و توصیف‌گرهای آن، زمان‌پریشی، سال‌ها و قرن‌های گمشده، نادیده گرفتن فاصله تولید و خوانش ادبی، دور منطقی، نادیده گرفتن گروه‌های قومی و جنسیتی و تسلط مفاهیم دوره‌ای بر اندیشه منتقدان ادبی از مهم‌ترین نقدهایی است که بر ایده دوره‌بندی و کاربست آن در تاریخ ادبی وارد شده است.

بازاندیشی دوره‌بندی نیز علاوه بر اینکه مبتنی بر یافته‌های جدید تاریخی و ادبی است و گاه به بازتعریف حدود زمانی دوره‌ها تمرکز دارد، در چارچوب‌های مختلفی مطرح شده است:

* نویسنده مسئول: naser.sarli@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۲۵

رویکردهای فمینیستی، توجه به گروه‌های قومی و نژادی و بازتعریف دوره ادبی بر بنیاد مفاهیم جدید انتقادی.

واژه‌های کلیدی: تاریخ ادبی، نظریه تاریخ ادبی، دوره‌بندی، نقد ادبی، نظریه ادبی.

۱. مقدمه

امروزه، دوره‌بندی در اثرگذارترین و پیش‌گام‌ترین بخش‌های مطالعات ادبی و فرهنگی آماج حمله‌ها و انتقادهای شدید است؛ به‌ویژه میشل فوکو و ژاک دریدا این مفهوم پساکانتی را که دانش را فقط می‌توان از طریق چارچوب سنتی در زمانی / تاریخی درک کرد، مورد تردید قرار داده‌اند (Besserman, 1996: 3-4).

در بحث‌های انتقادی مرتبط با دوره‌بندی تعبیرهایی مانند توقف و رخوت^۱، رسوایی، پریشانی، بحران و انحراف به‌کار رفته (Orr, 2005: 2) که خود این تعبیرها در بیان عمق انتقادها به‌اندازه کافی گویاست.

در نگاهی کلی، می‌توان مباحث انتقادی دوره‌بندی را به دو دسته تقسیم کرد: گروهی اصل عمل دوره‌بندی را مورد انتقاد قرار می‌دهند و آن را فاقد روایی در مطالعات ادبی می‌شمارند؛ اما در عین حال، قادر نیستند جایگزینی برای مفهوم دوره ادبی و عمل دوره‌بندی پیشنهاد کنند. بیشتر این منتقدان درنهایت، دوره‌بندی را به‌عنوان نوعی طبقه‌بندی که مطالعه ادبیات را آسان می‌کند می‌پذیرند و گاهی پیشنهادهایی برای اصلاح کاربرد آن نیز بیان می‌کنند. برای مثال، اکنون این پیشنهاد پذیرفته شده است که تاریخ هریک از انواع ادبی باید جداگانه روایت شود و هرکدام از این تاریخ‌ها دوره‌های خاص خود را دارند. دسته دیگر از مباحث انتقادی بیش از اینکه به اعتبار اصل دوره‌بندی خدشه وارد کنند، به بازاندیشی و اصلاح کاربرد آن نظر دارند. این بازاندیشی در چارچوب‌های مختلفی مطرح شده است: رویکردهای فمینیستی، توجه به

گروه‌های قومی و نژادی و بازتعریف دوره ادبی بر بنیاد مفاهیم جدید انتقادی.

در ادامه در دو بخش مجزا، به نقد و بازاندیشی دوره‌بندی در تاریخ ادبی می‌پردازیم.

۲. نقد دوره‌بندی

اگر به مجموعه دیدگاه‌های انتقادی درباره دوره‌بندی نظر کنیم، درمی‌یابیم تمام جنبه‌های آن به نحوی در معرض نقد بوده است. مهم‌ترین محورهای این نقدها عبارت‌اند از: تحمیل چارچوبی ایستا بر پویایی فرهنگی و ادبی، اثر یکسان‌ساز و تضاد با یگانگی آثار ادبی، آمیختن تاریخ انواع مختلف ادبی، عدم انطباق با واقعیت، یکدستی و انسجام ساختگی انگاره‌های تغییر و تکامل، مسائل اصطلاحات دوره‌بندی و توصیف‌گرهای آن، زمان‌پریشی، سال‌ها و قرن‌های گمشده، نادیده گرفتن فاصله تولید و خوانش ادبی، دور منطقی، نادیده گرفتن گروه‌های قومی و جنسیتی و تسلط مفاهیم دوره‌ای بر اندیشه منتقدان ادبی.

این محورها معمولاً در مباحث انتقادی با هم آمیخته‌اند و در اینجا برای دستیابی به درکی بهتر از جوانب مجموعه مباحث انتقادی، از هم تفکیک شده‌اند.

۲-۱. تحمیل چارچوبی ایستا بر نظام فرهنگی و ادبی پویا

شاید بتوان میشل فوکو را پیشرو طرح چنین انتقادی شمرد. او برای دوره‌بندی تاریخ ادبی و فرهنگی هیچ‌گونه اعتبار ذاتی قائل نبود؛ زیرا از نظر او، بخش‌بندی فرهنگ بشری در بهترین حالت، اعمال نوعی تحمیل دلخواهی^۲ بر نظام پویای دیگری است و در بدترین حالت، وسیله‌ای برای خلق و کنترل دانش؛ از این رو ابزاری برای تحکیم قدرت است (Mattix, 2004: 685).

ردر^۳ (1995: 121) از جنبه‌ای دیگر، این امر را بزرگ‌ترین زیان دوره‌بندی می‌شمارد: دوره‌ها واحدهایی کمابیش ایستا هستند که تصویری نادرست از تغییر ادبی به دست می‌دهند. تغییر ادبی چیزی است که در چارچوب دوره‌بندی در آغاز و پایان دوره‌ها یا در گذار از یک دوره به دوره دیگر رخ می‌دهد، نه در لحظه تاریخی. بدین‌سان از نظر ردر، دوره‌بندی با عرضه چارچوبی از پیش تعیین شده، مانع دیدن تغییر و تکامل واقعی در تاریخ ادبی می‌شود.

در تلقی دوره ادبی به‌عنوان برهه‌ای که مجموعه‌ای از هنجارهای ادبی بر آن حاکم است، در پایان دوره تغییر رخ می‌دهد و مجموعه‌ای دیگر از هنجارهای ادبی غلبه

می‌یابد و دوره‌ای جدید آغاز می‌شود؛ اما این صورت‌بندی عملاً ما را از مشاهده تغییر در طول دوره محروم می‌کند. برخی منتقدان کوشیده‌اند با مطرح کردن دیالکتیک درون‌دوره‌ای، این نقص را بپوشانند؛ ولی به هر حال در تلقی یادشده، این دیالکتیک اصل نیست. اصل، هنجارهای غالب ادبی است که به تعبیر رنه ولک^۴ (3/ 74: 1973-485)، غلبه آن‌ها نسبی است.

اما به نظر می‌رسد زیان بزرگ‌تر، نادیده گرفته شدن روابط بینامتنی باشد؛ روابط میان متون، نویسندگان و سایر مؤلفه‌های فرهنگی. هر متن ادبی حاصل برداشت هنری آفریننده آن از مجموعه تجربه‌های پیشین است. از اینجاست که متن ادبی با تجربه‌های ادبی پیشین و با نویسندگانی که در دوره‌های متفاوت قبل زندگی کرده‌اند، ارتباط می‌یابد. به نظر استاد شفیعی کدکنی:

رباعیات خیام حاصل سه قرن آزمون در حوزه رباعی و شکل‌گیری مضامین خیالی در ادبیات دوره اسلامی است. مثنوی جلال‌الدین رومی نیز تبلور تجربه‌های تمام عارفان قبل از او است، به‌ویژه سنایی و عطار. دیوان حافظ که آخرین شاهکار بزرگ فرهنگ ملی ماست، تبلور تمام آثار برجسته شعری زبان فارسی است، از رودکی تا سعدی و حتی اوحدی مراغه‌ای و سلمان ساوجی و عماد فقیه کرمانی. [...] هرچه فاصله زمانی دورتر باشد، ظهور این امر، یعنی تکامل و تبلور تجربه‌ها را بهتر می‌توان احساس کرد (۱۳۶۹: ۳۸۴).

اما دوره‌بندی با کشیدن خطوط فرضی میان دوره‌های مفروض، دیدن این‌گونه روابط بینامتنی و مشاهده استمرار روندهای فرهنگی را دشوار می‌کند و اجازه نمی‌دهد روابط دو متن یا دو شاعر- که مطابق بخش‌بندی مفروض در دوره متفاوت قرار گرفته‌اند- بررسی شود.

گذشته‌از روابط میان متون صرفاً ادبی، متن ادبی اغلب با سایر مؤلفه‌های فرهنگی نیز ارتباط دارد که به‌همراه خود آن متن، بافت متن را می‌سازند. این مؤلفه‌ها گاهی بیرون از دوره متن قرار می‌گیرند. برای مثال، ردر استدلال می‌کند که میان تلقی پاوند از «خودمداری/ فردیت» در سال ۱۷۵۹م، کشیدن پرتره از خود به‌دست دورر^۵ در سال ۱۴۹۳م، دسترسی به آینه‌های صاف‌تر و ارزان‌تر پس از سال ۱۵۰۰م، الهیات لوتری و

تأسیس جایگاه‌های اقرار در کلیساها پس از ۱۵۶۵م از یک‌سو و فزونی تعداد زندگی‌نامه‌های خودنوشت در ادبیات انگلستان پس از سال ۱۷۸۹م از سوی دیگر ارتباط روشنی وجود دارد؛ ولی مطابق دوره‌بندی تاریخ‌های ادبی، این رخدادهای فرهنگی، اجتماعی و ادبی در دوره‌های متفاوتی قرار گرفته‌اند (Rehder, 1995: 123).

در تاریخ ادبیات فارسی، بسیاری از منتقدان آنچه را که افول شعر و ادب فارسی پس از قرن هشتم هجری می‌خوانند، به حمله مغول نسبت می‌دهند؛ رویدادی تاریخی که پس از قریب دو قرن بر روندهای ادبی تأثیر نهاد و در دوره ادبی متفاوتی جای دارد.

از این دید، دوره‌بندی متضمن نوعی ساده‌انگاری و خطایی روش‌شناختی است؛ اما نکته جالب این است که برخی منتقدان این جنبه از دوره‌بندی، خود در دام چنین خطایی می‌افتند. مارشال براون^۷ (2001: 309) نشان داده است که سوزان بسنت^۸ نویسنده کتاب *مطالعات ترجمه*، با وجود اعتراض به جای دادن مراحل توسعه فرهنگی در محدوده مرزهای زمانی دوره‌ها، خود دست به دوره‌بندی می‌زند و چارچوبی دوره‌ای بر پویایی فرهنگی تحمیل می‌کند.

۲-۲. اثر یکسان‌ساز دوره‌بندی و تضاد آن با یگانگی آثار ادبی

دوره‌بندی نوعی انسجام و وحدت درونی به دوره‌های ادبی نسبت می‌دهد. در واقع، تفاوت‌ها، ناهمگنی‌ها و تنوعی که در هر برهه ممکن است وجود داشته باشد، به نفع این انسجام و یکپارچگی نادیده گرفته می‌شود.

اما این تعمیم‌گرایی و کلی‌نگری اغلب با وضعیت واقعی دوره‌ها هماهنگی ندارد. تقریباً در هر دوره‌ای می‌توان نشان داد که چند شاعر یا نویسنده هم‌روزگار تفاوت‌های ژرفی با هم دارند و از شیوه‌های ادبی متفاوتی پیروی می‌کنند. نیز تقریباً در هر دوره‌ای ادیبانی هستند که ویژگی‌های آثارشان با هنجارهای غالب دوره همخوانی ندارد. با اینکه چنین تفاوت‌هایی طبیعی است، تسلط تفکر دوره‌ای گاه سبب می‌شود تاریخ‌نگار با آنان به گونه‌ای رفتار کند که گویی بیرون از زمان خویش زندگی می‌کنند.

این تعمیم‌گرایی و انسجام فرضی، با نسبت دادن مطلق ویژگی‌های ادبی دوران به همه آثار هم‌روزگار، تصویری نادرست از ارزش‌های ادبی به‌دست می‌دهد (Patterson, 1996: 51). از اینجاست که منتقدان از تأثیر یکسان‌ساز دوره‌بندی سخن می‌گویند (Rehder, 1995: 123-124). ادیبانی که با نرم و هنجار هماهنگی ندارند، یا به‌راحتی نادیده گرفته می‌شوند، یا به‌عنوان استثنا یا پدیده‌ای غیرعادی در روزگار معرفی می‌شوند. حال اگر این مورد غیرعادی نویسنده یا شاعری مهم و بزرگ بود، دیگر تردیدی نمی‌ماند که پایه‌های نظری دوره‌بندی درست نبوده است.

این تأثیر یکسان‌ساز یگانگی آثار ادبی را نفی می‌کند. برخی مدافعان دوره‌بندی استدلال کرده‌اند که مفهوم دوره برای درک هنرها و فضایل پیچیده نویسندگان و ادیبان خاص ضروری است (Brown, 2001: 312-316). اما ماتیکس^۹ (2004: 686) نشان داده است که دوره‌های ادبی به روشن کردن ابعاد یگانگی ادیبان و آثار ادبی کمکی نمی‌کنند. برعکس، تحلیل او از چگونگی توصیف فرانک اهارا^{۱۰} در چندین اثر جدید تاریخ ادبی، وسعت و عمق تأثیر یکسان‌ساز مفاهیم دوره‌ای را نمایان کرده است. در واقع، دوره‌بندی با ارائه طرخی از پیش تعیین شده که در عین حال فروکاهنده^{۱۱} نیز است، تفاوت‌ها را پنهان می‌کند.

برخی منتقدان به دلیل همین تأثیر مخرب، اصل مفهوم دوره ادبی و عمل دوره‌بندی را مورد انتقاد قرار داده و در رد و طرد آن از مطالعات ادبی کوشیده‌اند (Wranke, 1970: 146).

۲-۳. آمیختن تاریخ انواع مختلف ادبی

اغلب تاریخ‌های ادبی قدیم موضوع خود، یعنی ادبیات را به‌مثابه کلی واحد تلقی کرده و تفاوتی میان انواع گوناگون ادبی قائل نشده‌اند. بصیرت‌های جدید در باب چگونگی تغییر و تکامل انواع مختلف ادبی روشن کرده است که تکامل رمان با سیر تکاملی شعر متفاوت است؛ از این رو ممکن است یک دوره شعری در ارتباط با رمان هیچ معنایی نداشته باشد.

این آمیختگی به‌ویژه هنگامی دشواری می‌آفریند که الگویی زیستی / اندام‌وار^{۱۲} برای دوره‌بندی برگزیده باشیم و هر دوره ادبی را با یک مرحله از حیات یا تکامل موجود

زنده برابر نهاده باشیم. بسیار محتمل است که در چنین انگاره‌هایی، برای مثال دوره شکوفایی شعر با دوره انحطاط نوع ادبی دیگری مانند داستان هم‌زمان باشد. اینجاست که تاریخ‌نگار ناچار است رویدادهای یکی از این دو نوع ادبی را به دیگری تعمیم دهد. این تعارض اخیر بعد دیگری از مشکل را نمایان می‌کند. اگر در یک تقسیم‌بندی کلی ادبیات را به شعر و نثر بخش‌بندی کنیم، تاریخ‌های ادبی - که میان انواع ادبی تمایز قائل نمی‌شوند - معمولاً دوره‌بندی یکی از این انواع را بر دیگری تحمیل می‌کنند. برای مثال، تاریخ ادبیات قدیم فارسی بیشتر بر پایه شعر دوره‌بندی شده است. درست است که برخی تاریخ‌نگاران برای دوره‌های نثر هم جای در نظر گرفته‌اند؛ اما روشن است که نثر در قیاس با شعر، پایگاهی ثانوی دارد.

۲-۴. عدم انطباق با واقعیت

عدم انطباق دوره‌های ادبی با واقعیت ابعاد مختلفی دارد. به یک معنا، دوره‌ها واقعیت^{۱۳} نیستند؛ بلکه مفاهیمی قراردادی و معطوف به گذشته‌اند که ما درباره رویدادهای پیشین شکل می‌دهیم. این مفاهیم به ما کمک می‌کنند در بحث تمرکز کنیم؛ اما اغلب اندیشه تاریخی را به بیراهه می‌برند (Daleski, 1996: 179).

فردریک جیمسون، منتقد مشهور مارکسیست، معتقد است مفاهیم دوره‌ای هرگز با هیچ واقعیتی مطابقت ندارند و بر هر مبنایی که صورت‌بندی شده باشند، واقعیت گروهی^{۱۴} پدیده‌های بی‌شماری که ذیل چنین مفاهیمی جمع می‌آید، هرگز نمی‌تواند توصیف، ترسیم و نام‌گذاری شود و به صورت مفهوم درآید (Besserman, 1996: 5). پیش‌تر به ساده‌سازی بیش از حد واقعیت در دوره‌بندی اشاره کردیم که ناشی از نسبت دادن انسجامی فرضی به دوره‌های ادبی و نادیده گرفتن نویسندگان و شاعران متفاوت در هر دوره است. مفاهیم دوره‌ای توجه ما را از ویژگی‌ها و ممیزات ملموس ادیبان و آثار ادبی به انتزاعاتی جلب می‌کنند که تاریخ‌نگار ادبی به‌طور قراردادی شکل داده است.

در هر تاریخ ادبی، برخی دوره‌ها درخشان و برجسته و برخی دیگر کم‌نور و تاریک به نظر می‌رسد. کالینگوود^{۱۵}، فیلسوف انگلیسی، این درخشندگی و تاریکی را به بینش و

شناخت تاریخی خودمان نسبت می‌دهد: هر دوره که ما از آن دانش بسنده در اختیار داریم (منظور شناخت اندیشه آن دوره است و نه فقط آشنایی با آثار بازمانده از آن)، در چشم‌انداز زمان مانند عصری درخشان به نظر می‌رسد. این درخشندگی پرتوی از بینش و شناخت تاریخی‌مان است (همان، ۱۳). منظور گالینگوود این است که درخشندگی یا تاریکی دوره‌های گذشته بیش از اینکه مبتنی بر واقعیت باشد، پرتوی از شناخت و بصیرت تاریخی ما به‌عنوان ناظران آینده است.

۲-۵. انسجام ساختگی انگاره‌های تغییر و تکامل

روایتی که برخی طرح‌های دوره‌بندی از تغییر ادبی عرضه می‌کنند، بسیار هموار، منظم و سرراست است؛ درحالی که تغییر ادبی واقعی اغلب ناهموار و نامنظم روی می‌دهد. شاید بتوان گفت مهم‌ترین دشواری دوره‌بندی، یافتن الگو و چارچوبی انعطاف‌پذیر است که بتواند تغییر ادبی را با همه فراز و نشیب‌هایش بازنمایی کند. این بدان معناست که ما به انگاره‌ای نیاز داریم که تغییر ادبی را نه در نمایی تک‌بعدی، بلکه در جریانی ذوابعاد نشان دهد.

این انتقاد بیش از همه، به الگوهای زیستی/ اندام‌وار تکامل ادبی وارد است که دوره‌های ادبی را با مراحل رشد و حیات موجود زنده قیاس می‌کنند و برای انواع ادبی دوره‌های نوپایی، شکوفایی و انحطاط در نظر می‌گیرند. شاید بنیان‌کن‌ترین حمله به این تلقی تکاملی/ زیستی از دوره در قرن بیستم، انتقاد میشل فوکو باشد. هرچند در عبارت‌های فوکو به تغییر و تحول ادبی اشاره مستقیمی نشده و او بیشتر متوجه تغییرات تاریخی در علوم تجربی است، با در نظر داشتن برخی تغییرات نامنظم ادبی، دیدگاه او را به تاریخ ادبی هم تعمیم داده‌اند. فوکو می‌گوید تغییر در شکل‌های مشخص دانش تجربی مانند زیست‌شناسی، اقتصاد سیاسی، روان‌پزشکی و پزشکی اغلب گسسته است؛ زیرا آهنگ تغییرات از انگاره‌های یکدست و منسجم توسعه که معمولاً پذیرفته شده هستند، پیروی نمی‌کند. به تعبیر فوکو، «تصویر کلان زیستی از رشد فزاینده/ روبه‌جلوی علم، هنوز اساس اغلب تحلیل‌های تاریخی را تشکیل می‌دهد». به نظر او، این تصویر هیچ ربطی به تاریخ ندارد (Foucault, 1984: 54). در واقع از نظر

فوکو، انگاره‌های زیستی از تحول علوم و هنرها- که تغییرات مداوم و تدریجی را مفروض می‌گیرند و تصویری منسجم و هموار از تغییرات در طول زمان به‌دست می‌دهند- به‌نوعی در کار تحریف تاریخ‌اند.

این نقد فوکو بخشی از انتقاد جامع او به مفهوم دوره است و چنان درست تلقی شده که سرسخت‌ترین مدافعان دوره‌بندی هم متعرض آن نشده‌اند. مارشال براون، مدافع نظری مفهوم دوره، (2001: 315) معتقد است تغییرات نامنظم/ نامتوازن ادبی دوره‌ها را بی‌اعتبار نمی‌کند؛ بلکه کمک می‌کند آن‌ها را تعریف یا در دوره‌بندی خود بازنگری کنیم. به‌نظر می‌رسد این دفاع او پاسخی به نقد جامع فوکو باشد؛ اما او نیز گویا به ادعای نامناسب بودن انگاره‌های زیستی تغییر ادبی اعتراضی ندارد.

اما نکته جالب این است که برخی منتقدان این جنبه از دوره‌بندی، خود به‌نوعی در کار بازتولید قیاس‌های زیستی/ تکاملی هستند. برای مثال، رنه ولک که چرخه بسته تولد تا مرگ را در گزارش تحول/ تکامل ادبی به‌صراحت مردود می‌شمارد، خود به‌نوعی در بازنمایی تاریخ ادبی از این انگاره بهره می‌برد که نشان می‌دهد این‌گونه مفاهیم تا چه حد می‌توانند باوجود نفی‌شدن، خود را در چهره‌ای دیگر در تفکر تاریخی جای دهند. ولک (1970: 251) دوره را ایده‌ای سامان‌بخش و نظامی از هنجارها، قراردادهای و ارزش‌ها می‌داند که می‌توان برآمدن، گسترش و زوال آن را در رقابت با هنجارها، قراردادهای و ارزش‌های غالب در زمان‌های قبل و بعد توضیح داد؛ کاری که خود او کوشید در مورد سمبولیسم انجام دهد. درواقع، آمیخته با تلقی ولک از دوره- که شامل هنجارهای غالب است- نوعی انگاره زیستی/ تکاملی وجود دارد؛ مانند چرخه بسته تولد (برآمدن)، بلوغ (گسترش) و مرگ (زوال).

۲-۶. مسائل اصطلاحات دوره‌بندی و توصیف‌گرهای آن

اصطلاحاتی که در نام‌گذاری دوره‌ها یا توصیف ویژگی‌های آن‌ها به‌کار می‌روند، گاهی باعث بدفهمی روندهای تاریخی می‌شوند. از نام دوره‌ها انتظار می‌رود حکم نوعی ممیز تاریخی را ایفا کنند؛ اما این نام‌ها گاهی به ابزارهایی برای ارزش‌داوری تبدیل می‌شوند. به‌تازگی، نشان داده شده است که در تاریخ فرهنگی و ادبی اروپا، نام‌گذاری

دو دوره به نام‌های سده‌های میانه و مدرن نوعی توصیف ارزش‌گذارانه درباره اهمیت آن‌ها را به نمایش می‌گذارد (Summit & Wallace, 2007: 447). در واقع، نام دوره‌ها گاه به یک لحظه تاریخی در مقابل لحظه‌های تاریخی دیگر امتیاز می‌بخشد.

اما مهم‌تر از آن، فریبی است که تاریخ‌نگاران نامدار درباره آن هشدار داده‌اند. مارک بلوخ^{۱۶} نام برخی از دوره‌ها را برچسب‌هایی غلط شمرده است که سرانجام ما را در مورد محتواها فریب می‌دهد. فرناند برودل^{۱۷} تاریخ‌نگاران را از غلبه دادن نشانه‌ها (= نام دوره‌ها) بر محتوای آن‌ها برحذر می‌دارد و گرهارد^{۱۸} (1973-74: 3/476) می‌گوید اصطلاحات دوره‌بندی ممکن است بعدها آکنده از محتواهایی شوند که اساساً با آن‌ها بیگانه‌اند.

خطر بت‌وارگی نام دوره‌ها همواره وجود دارد. نام دوره‌ها در بهترین حالت می‌توانند به برجسته‌ترین جنبه آن دوره اشاره کنند. این نام‌ها از سویی، خود در معرض تغییر معنایی‌اند و از سوی دیگر، ممکن است سبب پنهان ماندن جنبه‌های دیگر دوره‌ها شوند.

برخی منتقدان کاربرد اصطلاحاتی مانند «دوره» و «مدرن» را - که درک‌شدنی اما توصیف‌ناپذیرند - مانند سایر اصطلاحات ادبی نظیر «سبک» و حتی خود اصطلاح «ادبیات» مشکل‌زا و درعین حال ضروری شمرده‌اند. برای مثال، لاج^{۱۹} (1979: 547) ترکیب «دوره مدرن» را پارادوکسی خوانده است. تناقض در اینجاست که «مدرن» نمی‌تواند چندان به طول انجامد. چنان‌که هیلیس میلر^{۲۰} (1996: 198) استدلال کرده است، مدرن هر چیزی است که جدیدتر و روزآمدتر باشد و این معنای ضمنی را دارد که همه چیزهای پیشین از بین رفته‌اند تا چیزهای کاملاً نو جای آن‌ها را بگیرند؛ اما تحقق کامل این امر ممکن نیست. هر چیزی که در هر زمانی در شرف بودن/شدن است، وقتی آثار گذشته زوده شد، مدرن است. بنابراین، مدرن بودن به معنای قریب‌الوقوع بودن است. از این رو، اصطلاح پست‌مدرن نیز نوعی تناقض‌گویی است؛ زیرا هرگز نمی‌توان به آنچه تماماً مدرن است دست یافت، چه رسد به اینکه بخواهیم فراتر برویم و به پست‌مدرن برسیم.

گذشته‌از نام دوره‌ها، تعبیهایی که در توصیف ویژگی‌های آن‌ها هم به‌کار می‌رود، اغلب در کار یکسان‌سازی همه آثار منسوب به یک دوره مفروض است. درواقع، مفهوم دوره توصیف‌گرهایی را که تاریخ‌نگار ادبی به‌کار می‌برد، ازپیش تعیین کرده است. برای مثال، تعبیهایی که در توصیف ویژگی‌های آثار دوره رمانتیسیم در تاریخ ادبی فرانسه به‌کار می‌رود، کمابیش درباره تمام آثار این دوره یکسان است: حساسیت، طبیعت، بدویت، نمط عالی و تصویرپردازی. تاریخ‌نگار ادبی در شرح ویژگی‌های هر دوره، در چنبره این تعبیرها گرفتار است؛ ازاین‌رو نمی‌تواند یگانگی آثار خاص ادبی را نشان دهد.

۲-۷. زمان‌پریشی

توصیفی که ویکو^{۲۱} در میانه‌های قرن هجدهم میلادی از زمان‌پریشی^{۲۲} و انواع آن بیان کرده است، هنوز هم می‌تواند در نقد دوره‌بندی تاریخ‌های ادبی به‌کار رود. ویکو چهار خطای تاریخی را از مصادیق زمان‌پریشی برشمرده است:

۱. خطای نخست به دوره‌هایی بدون رویداد مهم مربوط است که درواقع، پر از رویداد بوده‌اند.
۲. خطای دوم به دوره‌هایی پر از رویداد بازمی‌گردد که درعمل، حادثه مهمی در آن‌ها رخ نداده است.
۳. خطای سوم دوره‌هایی را که باید از هم تفکیک شوند، در قالب دوره‌ای واحد صورت‌بندی می‌کند.
۴. خطای چهارم دوره‌هایی را که باید یکی باشند، از هم جدا می‌کند (Arvamudan, 2001: 331).

هرچند شکل‌شناسی ویکو از خطاهای تاریخی، به اعمال دوره‌بندی در کتاب‌های تاریخی مربوط است و به‌نظر نمی‌رسد او مخالف اصل مفهوم دوره و عمل دوره‌بندی باشد، منتقدان معاصر با استدلال‌هایی مشابه، اصل دوره‌بندی را نفی کرده‌اند. برای مثال، استدلال شده است که صورت‌بندی دستورالعمل‌هایی که بتواند طول صحیح دوره‌ها را در ارتباط با یکدیگر و نیز تعداد منطقی آن‌ها را تعیین کند، ناممکن است (Kubler, 1970: 127).

با این حال، نادیده گرفتن رویدادهای اصلی در هر دوره (خطای اول و دوم) و خطا در تعیین درست مرزهای زمانی دوره‌ها (خطای سوم و چهارم) بیش از آنکه به اصل مفهوم دوره یا عمل دوره‌بندی بازگردد، خطای تاریخ‌نگاران است که باید آن را در چارچوب دیدگاه نظری‌ای که برگزیده‌اند، تحلیل کرد. به تعبیر دیگر، این خطاها نه فقط مفهوم دوره‌بندی را نقض نمی‌کنند؛ بلکه ممکن است تشخیص آن‌ها مبتنی بر نوعی اختلاف دیدگاه نظری باشد.

۲-۸. سال‌ها و قرن‌های گمشده

منتقدان ادبی از سال‌ها و قرن‌هایی سخن گفته‌اند که تاریخ‌های ادبی آن‌ها را آگاهانه از دوره‌بندی‌های خود کنار نهاده‌اند. برای مثال، البغدادی (۲۰۰۷: ۴۵۴) نشان داده است که در تاریخ ادبیات عرب، زمانی حدود پنج قرن (از حمله مغول به بغداد تا رسیدن فرانسه به مصر) عملاً نادیده گرفته می‌شود. او معتقد است این چند قرن - که به سادگی عصر انحطاط خوانده می‌شود - خالی از آفرینش‌های ادبی مهم نبوده است. در چارچوب پیشنهادی او می‌توان با در نظر گرفتن قلمرو سلسله عثمانی و صفوی - که در آن‌ها زبان و ادبیات عربی در علوم دینی و بخش‌های زیرین فرهنگ جایگاه ممتاز خود را حفظ کرده بود - برای این دوره محتوایی ادبی فراهم کرد.

نادیده گرفتن سال‌ها و قرن‌ها گاه انگیزه‌های ملی‌گرایانه و سیاسی دارد. جئورجیان^{۳۳} (۲۰۰۳: ۱۵۳-۱۶۸) در مقاله‌ای گفته است که چگونه تاریخ‌نگاران ملی‌گرای انگلستان، اولیای کلیسا و داستان‌نویسان کوشیدند حادثه تاریخی غلبه نورمان‌ها را - که در واقع شکست انگلستان بود - وارونه جلوه دهند. به تعبیر او، نبرد وارونه کردن این شکست با همان شور و حرارت نبرد سرنوشت‌ساز هاستینگز^{۳۴} دنبال شد؛ با این تفاوت که این بار نبرد روی کاغذ بود و انگلستان نمی‌توانست در آن شکست بخورد. او به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه این امر عملاً به حذف قرن دوازدهم از تاریخ ادبیات انگلستان انجامیده است. تاریخ‌نگاران تاریخ ادبی را چنان روایت و دوره‌بندی کرده‌اند که گویی قرن دوازدهم وجود نداشته است.

۲-۹. نادیده گرفتن فاصله تولید و خوانش ادبی

امروزه، این دیدگاه کاملاً پذیرفته است که اثر ادبی فقط به لحظه یا دوره تولید آن تعلق ندارد؛ بلکه در زمان و مکان نشر می‌یابد و در هر عمل خوانش بازتولید می‌شود. ممکن است میان تولید اثر ادبی و خوانش آن چندین قرن فاصله باشد. برخی منتقدان بر این باورند که نسبت دادن یک متن ادبی به دوره‌ای خاص، آن را در لحظه آفرینشش به بند می‌کشد؛ درحالی که در فضای میان آفرینش و خوانش ادبی، متن‌ها دستخوش معانی و کاربردهای جدید می‌شوند (Summit & Wallace, 2007: 449).

طرح نظام‌مند این ویژگی آثار ادبی به مارکس برمی‌گردد. او معتقد است اثر ادبی دقیقاً به لحظه تولید آن تعلق ندارد. مارکس این توان را برای آثار ادبی به رسمیت می‌شناسد که از مرزهای دوره‌ای فراتر روند. این رابطه مستقیم فرادوره‌ای تجربه زیبایی‌شناختی خواننده متن و اثر ادبی - باوجود فاصله تاریخی آنان از یکدیگر - است. مثال او به هنر و حماسه یونانی مربوط است که هنوز به ما لذت هنری می‌بخشند و از برخی جهت‌ها، معیار و الگویی دست‌نیافتنی به‌شمار می‌روند. به هر روی، مارکس معتقد است هر عمل خوانش اثر ادبی قدیم، نظم دقیق دوره‌های تاریخی را برهم می‌زند؛ دوره‌هایی که خود مارکس به‌نام پدید آوردن الگویی برای دنبال کردن ایده پیشرفت، در ایجاد آن‌ها می‌کوشد (Berman, 2001: 322-323).

برخی مکتب‌های اخیر نقد ادبی کوشیده‌اند میان دوره تولید و دوره خوانش متن نوعی پیوند برقرار کنند. برای مثال، مکتب زیبایی‌شناسی دریافت، تاریخ ادبی را تاریخ تحولات مداوم در دریافت‌های زیبایی‌شناختی تلقی می‌کند و می‌کوشد با ادغام افق انتظارات دوره تولید متن و دوره خوانش آن، زمینه را برای تأویل و درک متن فراهم کند (برای آشنایی با این نظریه ادبی ر.ک: فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۱۷-۱۲۸).

۲-۱۰. دور منطقی

وقتی دوره ادبی را برشی از زمان می‌دانیم که هنجارهای مشترکی بر آن غلبه دارد، درواقع معنایی منسجم برای آن قائل شده‌ایم که برآمده از آثار مختلف آن دوره و قدر

مطلق ویژگی‌های این آثار است. به تعبیر ولک (1973-74: 3/485)، دوره مفهومی شبیه نوع در منطق نیست؛ از این رو آثار خاص ادبی نمونه‌ای از دوره نیستند؛ بلکه بخشی از آن هستند که همراه با همه آثار دیگر، کل مفهوم دوره را می‌سازند.

بر این مبنا، دوره‌بندی الگویی برای شرح و توضیح متقابل دوره و آثار درون آن ایجاد می‌کند که مبتنی بر دور منطقی است. برای مثال، فلان اثر ادبی هم بخشی از مؤلفه‌های دوره رمانتیسیم و نمونه‌ای از تجلی رمانتیسیم است و هم عملاً در توصیف ویژگی‌های آن از اوصاف رمانتیسیم بهره گرفته می‌شود. به تعبیر دیگر، آثار یک دوره هم‌زمان مفهوم آن دوره را شرح می‌دهند و به وسیله آن مفهوم توضیح داده می‌شوند.

۲-۱۱. نادیده گرفتن گروه‌های قومی و جنسیتی

با رشد دیدگاه‌های فمینیستی، خودباوری گروه‌های قومی و رواج دیدگاه‌های پست‌مدرنیستی، تبعیض‌هایی در دوره‌بندی تاریخ‌های ادبی به چشم منتقدان آمده است. در همین چارچوب روایی و سودمندی بخش‌بندی‌های قدیم تاریخ ادبی و فرهنگی انکار شده است.

به‌ویژه در آمریکا، گروه‌های قومی و نژادی با ریشه‌های آفریقایی و آسیایی متوجه این نکته شده‌اند که کتاب‌های تاریخ ادبی شاعران و نویسندگان این گروه‌ها را به‌سادگی نادیده می‌گیرند. برخی از این گروه‌ها اکنون مجلات ادبی خاص خود را دارند و یکی از موضوعات رایج در این مجلات، شناساندن ادیبانی است که جایی در تاریخ ادبی آمریکا نیافته‌اند.

اما نظام‌یافته‌ترین انتقادهای مربوط به شاخه‌های ادبی جنبش‌های فمینیستی است. به گزارش وارن^{۲۰} (2000: ix)، منتقدان فمینیست در احیای نام زنان مغفول در تاریخ‌های ادبی و قرار دادن آن‌ها در مرکز توجه موفق عمل کرده‌اند؛ ولی قادر نبوده‌اند در دوره‌بندی تاریخ ادبیات آمریکا تغییری ایجاد کنند. به نظر وارن، باوجود همه تلاش‌ها، زنان شاعر و نویسندگان در دوره‌های ادبی تثبیت‌شده‌ای جای داده شده‌اند که مناسب آن‌ها نیست.

در اصیل‌ترین نوشته‌های جنبش‌های فمینیستی چنین استدلال شده است که یکی از نخستین وظایف تاریخ‌نگاران ادبی و فرهنگی زنان، انتقاد کردن از الگوهای پذیرفته‌شده دوره‌بندی است (Donovan, 2000: 26).

به‌نظر می‌رسد در پژوهش‌های فمینیستی درباره دوره‌بندی تغییری رخ داده است. اگر در ابتدا این پژوهش‌ها در پی احیای نام زنان مغفول و بازنویسی تاریخ ادبی با در نظر گرفتن زنان بوده‌اند، اکنون کم‌کم به دنبال پاسخ این پرسش هستند که آیا استفاده از دوره‌بندی‌های مردمحور پیشین برای تاریخ زنان، معتبر و درست است. پژوهش‌هایی با دیدگاه‌های نظری فمینیستی در پاسخ به پرسش‌هایی از این دست که آیا زنان هم دوره رنسانس داشته‌اند، اغلب به این نتیجه دست یافته‌اند که دوره‌بندی‌های سنتی - که به‌زعم پژوهشگران فمینیست، مردمحور بوده است - برای توصیف سنت‌های ادبی زنان کارایی ندارد (Mellor, 2001: 393-405).

۲-۱۲. تسلط مفاهیم دوره‌ای بر اندیشه منتقدان ادبی

دوام کاربرد مفاهیم دوره‌ای در مطالعات ادبی و فرهنگی سبب شده است پیش‌فرض‌ها و الگوهای مرتبط با آن بدیهی به‌نظر برسد و منتقدان ادبی بی‌آنکه متوجه باشند، به چارچوب این مفاهیم بیندیشند. این امر تا حدی از این واقعیت نیز مایه می‌گیرد که دوره‌ها چارچوب و نظریه‌ای حاضر و آماده برای بحث‌های ادبی فراهم می‌آورند. تسلط چارچوب‌های دوره‌ای بر ذهن منتقدان، حتی وقتی در نقد دوره‌بندی سخن می‌گویند، نیز ادامه می‌یابد (Griffin, 1996: 143). میشل فوکو، بانفوذترین منتقد دوره‌های فرهنگی، درست در جایی که درصدد نفی مفهوم دوره است، با قائل شدن به مفهومی به نام "episteme" نوعی وحدت و انسجام درون‌دوره‌ای را می‌پذیرد و خوانش او از آرای نیچه به‌نوعی تکرار چارچوب‌های دوره‌ای است که در تاریخ فرهنگی غرب سابقه‌های کوتاه و بلند دارد (Besserman, 1996: 15-17).

منتقدان ادبی درباره بازتولید الگوهای قدیم دوره‌بندی در مباحث پست‌مدرنی که درصدد نفی دوره‌ها بوده‌اند، هشدار داده‌اند. کلیشه‌های دوره‌بندی چنان در اندیشه تاریخی شاخه‌های مختلف دانش و هنر لانه کرده است که نفی و طرد آن‌ها دشوار

می‌نماید. کنار گذاشتن چارچوب‌های دوره‌ای نیازمند هشیاری جدی منتقد یا تاریخ‌نگار ادبی نسبت به تداوم ایده‌های مرتبط با دوره‌بندی است. از این رو است که اگر هم بخواهیم چنین چارچوب‌هایی را کنار بگذاریم، ناچار خواهیم بود پیش‌فرض‌ها، پیشینه، الگوها، بنیادهای نظری و انواع آن را به‌درستی و ژرفی بشناسیم.

۳. بازاندیشی دوره‌بندی

سرانجام، بسیاری از منتقدان دوره‌بندی ضرورت و سودمندی آن را پذیرفته‌اند؛ بیشتر به این دلیل که برای دوره‌بندی و مفهوم دوره ادبی جایگزین بی‌نقصی نمی‌توان یافت که در مطالعه تاریخ ادبی، مزیت‌های مفاهیم دوره‌ای را داشته باشد. از این رو، بسیاری از منتقدان ادبی به اصلاح و بازاندیشی دوره‌بندی متمایل شده‌اند.

دوره‌های ادبی مفاهیمی قراردادی هستند و برای اینکه معتبر بمانند، باید پیوسته بر بنیاد یافته‌های جدید و دیدگاه‌های نظری نو بازبینی و بازتعریف شوند. برخی جنبش‌های اجتماعی نیز انگیزه‌هایی قوی برای این‌گونه بازاندیشی‌ها فراهم کرده است. این جنبش‌ها بیشتر در پی اصلاح سویه‌های تبعیض‌آمیز الگوهای رایج دوره‌بندی بوده‌اند.

برای پیشنهاد یک دوره‌بندی جدید دو کار می‌توان انجام داد: بدون تغییر دادن طرح کلی (نویسندگان و متون اصلی و نیز مرزهای زمانی)، اصلاحاتی در تعریف دوره و ویژگی‌های آن صورت داد (Vogler, 1986: 155) یا با کنار گذاشتن طرح‌های پیشین دوره‌بندی، الگوی جدیدی ارائه کرد. با این حال، اغلب دوره‌بندی‌های جدید طرح‌های پیشین را به کلی باطل نمی‌کنند و درمقابل، جنبه‌های جدیدی به آن می‌افزایند یا از دیدگاه دیگری به دوره‌های تثبیت‌شده پیشین می‌نگرند.

به هر روی، ایجاد تغییر در ساختار دوره‌بندی مستلزم بازنگری در کل طرح خواهد بود؛ زیرا دوره‌های ادبی در رابطه‌ای متقابل با یکدیگر وجود دارند. اگر بخواهیم دوره‌ای ادبی را بازتعریف کنیم و مرزهای زمانی آن را تغییر دهیم یا یک دوره جدید میان دو دوره تثبیت‌شده پیشین قائل شویم، همه این‌ها کل طرح دوره‌بندی را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

۳- ۱. محورهای بازناندیشی

بازناندیشی دوره‌بندی به جنبه‌های متفاوتی از آن معطوف است. راسل برمن^{۲۶}، یکی از منتقدان مدافع دوره‌بندی، (2001: 318) معتقد است بازناندیشی دوره‌بندی در اساس، قصد کنار گذاشتن ادعاهای تثبیت‌شده درباره هنر ادبی را دارد و برای این کار باید بنیاد داوری‌های شخصی درباره کیفیت‌های ادبی را برانداخت، از شاعران و نویسندگانی که به‌ناحق نادیده گرفته شده‌اند جانب‌داری کرد، برنامه‌های کار پنهان ادبی را در معرض دید قرار داد و همه دست‌بندی‌ها و مرزهای تاریخی و نقاط عطف تاریخ ادبی را بازتعریف کرد.

به گزارش وارن (2000: xill)، بازناندیشی دوره‌بندی پس از دهه ۱۹۶۰م در چند محور مطرح شده است:

۱. به‌چالش کشیدن مرزهای تاریخی دوره‌ها؛
 ۲. انعکاس آگاهی فزاینده از «متفاوت بودن»^{۲۷}؛
 ۳. زیر سؤال بردن حقیقت نظام‌های تثبیت‌شده دوره‌بندی با این استدلال که آنچه حقیقت انگاشته می‌شود، در واقع ساخته و پرداخته ذهن کسی است.
- به‌چالش کشیدن مرزهای تاریخی دوره‌ها نتیجه یافته‌های جدید تاریخی، کشف اهمیت برخی نویسندگان و شاعران مغفول و بازیابی سال‌ها و قرن‌هایی است که گاه در تاریخ ادبی به‌عمد نادیده گرفته شده‌اند.

به‌جز عامل جنسیت که پرسش‌هایی اساسی درباره دوره‌های ادبی پیش کشیده است، نژاد و قومیت و طبقه اجتماعی هم در به‌چالش کشیدن دوره‌بندی‌های سنتی نقش داشته‌اند. جنبش‌های اجتماعی مرتبط با این عوامل با کوشش بسیار اهمیت آثار ادبی و ادیبان متفاوت (در جنسیت، نژاد، قومیت و طبقه اجتماعی) را در کانون توجه قرار داده‌اند و تاریخ ادبی کم‌کم این تفاوت و اهمیت آن را انعکاس داده است؛ امری که فقط با بازناندیشی در دوره‌بندی و دوره‌های تثبیت‌شده سنتی ممکن است.

ظهور تاریخ‌گرایی نوین^{۲۸} بصیرت‌های تاریخی جدیدی به ارمغان آورد. یکی از مهم‌ترین این بصیرت‌ها این بود که هر تاریخ ادبی روایتی است از روایت‌های ممکن و از دیدگاهی خاص. تاریخ ادبی روایتی است ساخته ذهن یک تاریخ‌نگار که دیدگاه‌های

نظری خاص خود را دارد؛ از این رو بخش‌بندی‌های دوره‌ای این روایت نیز امری قراردادی است که فقط در چارچوب همان روایت روایی دارد. این دیدگاه اعتبار و روایی منسوب به طرح‌های پذیرفته‌شده را به چالش کشید و راه را برای بازاندیشی مداوم و بی‌پایان این طرح‌ها باز کرد.

گذشته‌از این محورها، بازاندیشی دوره‌بندی در چارچوب‌های نظری دیگری نیز مطرح شده است. با فراگیرتر شدن ایده تاریخ جهان، جهانی‌نگری به شیوه‌های نگارش تاریخ ادبی نیز راه یافته است. بر این مبنای، محدوده‌های مکانی که پیش‌تر در دوره‌بندی‌های ادبی مفروض بوده، در معرض چالش قرار گرفته است.

برخی بازاندیشی‌ها و شیوه‌های نو در دوره‌بندی را نیز باید پاسخ‌هایی شمرد به نقدهایی که بر آن‌ها وارد می‌شود. این پیشنهادها نیز با مسائل نظری و مشکلاتی روبه‌رویند و گاه برای حل معضلی در دوره‌بندی، دو راه‌حل متضاد بیان شده است.

۳-۲. بازاندیشی فمینیستی

تاریخ‌نگاران و منتقدان ادبی که در پی بازاندیشی دوره‌بندی برای احقاق حقوق نویسندگان و شاعران زن هستند، اصولاً نیاز به اصل دوره‌بندی را می‌پذیرند. اینان اغلب حتی بر کارآمدی مؤثر دوره‌بندی‌های سنتی در چارچوب نظام قدرت-ارزش مردسالارانه که اکنون دیگر به‌زعم فمینیست‌ها منسوخ است، پای می‌فشارند؛ اما در مقابل، معتقدند نظام جدید ارزش‌ها که در آن حقوق زنان به رسمیت شناخته می‌شود، ارائه طرح‌های جدیدی برای دوره‌بندی تاریخ ادبی را ایجاب می‌کند.

در غرب، طرح‌های سنتی دوره‌بندی عموماً مردم‌محور و مبتنی بر آثار ادبی شاعران و نویسندگان سفیدپوست بوده است. اکنون که به‌تدریج از غلبه این نگرش‌های تبعیض‌آمیز کاسته می‌شود، تاریخ‌نگاران ادبی این طرح‌های سنتی را سخت نابسند می‌یابند (همان، ۹).

بازاندیشان فمینیست دیگر در پی جای دادن نویسندگان و شاعران زن در دوره‌های ادبی مردسالار پیشین نیستند. از اواخر دهه ۱۹۷۰م این پرسش شکل گرفت که آیا دوره‌های ادبی تثبیت‌شده قدیم در روایت تاریخ ادبی خاص زنان نیز کارآمد است.

پرسشی که جون کلی^{۲۹} در سال ۱۹۷۷م مطرح کرد، انگاره‌های پذیرفته‌شده درباره دوره‌بندی را برای همیشه تغییر داد و راه را برای پرسش‌های جسورانه بعدی گشود. او این پرسش را بر عنوان مقاله خود نشانده بود: «آیا زنان رنسانس داشته‌اند؟»^{۳۰} (Toulouse, 2000: 137).

وقتی پاسخ پرسش‌هایی از این دست فمینیست‌ها را به این نتیجه رساند که نام‌هایی مانند رنسانس مناسب ویژگی‌هایی نیست که آثار ادبی زنان در همان دوره زمانی داشته‌اند، ایده نگارش تاریخ‌های ادبی مستقل زنان شکل گرفت. مسائل نظری و پرسش‌های بعدی سبب شده است این موضوع یکی از بارورترین زمینه‌های پژوهشی در بازاندیشی دوره‌بندی باشد.

وارن (x: 2000) با نگاهی به مباحث رایج، پرسش‌های فمینیستی درباره دوره‌بندی را این‌گونه خلاصه کرده است:

۱. آیا دوره‌بندی مفهوم سامان‌بخش مفیدی است؟
۲. اگر نویسندگان و شاعران زن مرزهای دوره‌های ادبی را بشکنند، می‌توان و باید دوره‌های دیگری تعریف و تثبیت کرد؟
۳. اگر برخی دوره‌ها مانند رئالیسم و مدرنیسم گروه‌بندی‌هایی اغلب مردمحور باشند، می‌توان چنین دوره‌هایی را چنان توسعه و امتداد داد که زنان را هم دربرگیرد یا باید به فکر دوره‌های مستقلی برای زنان بود؟
۴. آیا دوره‌هایی وجود دارند که بر مبنای زنان شاعر و نویسنده تعریف شده باشند و آیا چنین دوره‌هایی را باید از نظر جنسیتی محدود کرد؟
۵. آیا تعریف و تثبیت دوره‌های مستقل برای زنان به قصد ملموس‌تر کردن تقابل‌هایی است که جامعه برای حمایت از نظام ارزش‌های غالب شکل داده است؟
۶. دوره‌های خاص زنان چه در دل دوره‌بندی‌های ادبی عمومی قرار گرفته باشند، چه خود طرح منسجم و مستقلی را شکل دهند، با طرح‌های دوره‌بندی که مدت‌های مدید طبیعی تلقی شده‌اند، چه خواهند کرد: آن‌ها را به چالش می‌کشند، یا بی‌اعتبار می‌کنند، یا جایگزین آن‌ها می‌شوند؟

۳-۳. بازاندیشی بر مبنای گروه‌های قومی و نژادی

به نظر می‌رسد مسیری که گروه‌های قومی و نژادی برای بازاندیشی دوره‌بندی طی کرده‌اند، مشابه راهی است که جنبش‌های فمینیستی پیموده‌اند. بحث‌های انتقادی نخست معطوف به نویسندگان و شاعران رنگین‌پوست بود که در دوره‌های ادبی مرسوم جایی نداشتند. اما کم‌کم ادبیات خاص گروه‌های قومی و نژادی صاحب تاریخ‌های ادبی مستقل شدند؛ از این رو دوره‌بندی‌های ویژه خود را دارند. تاریخ‌های ادبی رسمی نیز، به‌ویژه در دوره معاصر، دوره‌های خاص این شاعران و نویسندگان را پذیرفته‌اند. برای مثال، هلن وندلر^{۳۱} (1996: 242) در دوره‌بندی شعر معاصر آمریکا، دوره‌ای ادبی به شاعران سیاه اختصاص داده است.

بازاندیشی بر این مبنا گرایشی عمومی در تمام کشورها نیست. شاید بتوان گفت این گرایش فقط در آمریکا وجهی نمایان دارد. این گرایش را می‌توان به ویژگی‌های جمعیتی و فرهنگی این کشور نسبت داد. در اروپا، به سبب قدمت و قوت فرهنگ‌های میزبان، نویسندگان و شاعران با منشأهای آفریقایی و آسیایی در فرهنگ‌های میزبان مستحیل شده و نمود چندانی نیافته‌اند؛ اما در آمریکا، جمعیت چشمگیر گروه‌های قومی و نژادی و چندفرهنگی بودن جامعه، زمینه‌های ظهور بیشتری به این‌گونه ادیبان داده است.

۳-۴. دوره‌بندی مستقل انواع ادبی

نظام‌مندترین پیشنهاد برای تفکیک تاریخ انواع ادبی را رالف کوهن^{۳۲} داده است. الگوی او بر متن‌های ادبی متمرکز است و تغییر و تکامل آن‌ها را تحلیل می‌کند. در این الگو، تغییر و تکامل هر متنی را می‌توان در چارچوب نوع ادبی خودش بررسی کرد. طول دوره را هم تغییرات قابل شناسایی در متون ادبی مربوط به آن نوع ادبی خاص تعیین خواهد کرد (Mattix, 2004: 694).

اندیشیدن به گذشته ادبی در چارچوب تغییرات انواع ادبی بیش از چارچوب‌ها و اصطلاحات از پیش‌اندیشیده دوره‌ای رایج می‌تواند سیر واقعی ادبیات را از گذشته تا امروز ترسیم کند و تفاوت ادبیات در دوره‌های مختلف را بازنماید.

۳-۵. بازناندیشی مرزهای زمانی دوره‌ها

جز تغییر زمان آغاز یا پایان دوره‌ها به دنبال یافتن اطلاعات جدید تاریخی - که اینجا چندان مورد نظر نیست - این بحث که طول دوره‌ها چه قدر باید باشد و چه چیزی آن را تعیین می‌کند، در معرض نظرورزی بسیار بوده است. جالب آن است که در این زمینه، دو پیشنهاد مختلف با دو هدف متمایز مطرح شده است:

هلن وندلر (1996) پیشنهاد کرده است بخش‌بندی دوره‌ای باید ریزتر و دوره‌های آن بیشتر باشد. این به معنای کوتاهی طول دوره‌هاست. هدف او از طرح این پیشنهاد، کاستن از اثر فروکاهنده و یکسان‌ساز مفاهیم دوره‌ای است. او خود بر همین مبنای شعر معاصر آمریکا را دوره‌بندی کرده است. به نظر می‌رسد پیشنهاد وندلر برای دوران معاصر - که تغییرات ادبی شتاب بیشتری به خود گرفته است - مناسب‌تر باشد تا برای ادبیات قدیم. این شیوه را استاد شفیع کدکنی (۱۳۵۹: ۱۷-۹۰) در بخش‌بندی دوره‌های شعر معاصر فارسی آزموده است.

درمقابل، رابرت ردر (1995: 122-123) معتقد است طول دوره‌ها باید بیش از میزان معمول در دوره‌بندی‌های تاریخ ادبی باشد تا پویایی و تکامل ادبی در طول دوره مشاهده‌پذیر شود. به زعم او، این امر می‌تواند به کشف روابط میان آثار ادبی و مؤلفه‌های فرهنگی و نیز روابط بینامتنی آثار ادبی بینجامد.

۳-۶. دوره‌بندی بر مبنای متون و ادیبان خاص

ردر پیشنهاد دیگری نیز دارد که از نظر او، تنها امید تاریخ ادبی دقیق و منسجم است: تمام اظهارنظرهای تاریخی در چارچوب نویسندگان و متون خاص صورت گیرد؛ زیرا واحدهای حقیقی تاریخ ادبی متون و نویسندگان هستند. برای مثال، او پیشنهاد می‌کند در دوره‌بندی شعر، از «شعر انگلیسی از میلتن تا وردزورث» و در دوره‌بندی رمان، از «رمان انگلیسی از فلان رمان تا اولیسیس» سخن بگوییم. برای این کار باید نویسندگان، متون و تاریخ‌هایی را برگزید که با فرضیه ما سازگار باشد. پیش‌فرض‌ها و مستندات اظهارنظرهای تاریخی ما نیز باید آزمون‌پذیر باشد (Rehder, 1995: 123-127).

این بازناندیشی مبتنی بر خوانش دقیق اثر ادبی و مقایسه آن با آثار دیگر ادبی است و بیش از همه، به ردیابی نقاط عطف تغییر ادبی و تعیین آن‌ها به عنوان مرزهای زمانی

دوره تأکید دارد و چنان‌که ملاحظه می‌شود، تفکیک تاریخ انواع مختلف ادبی را از پیش مفروض می‌گیرد.

۳-۷. جهانی‌نگری در دوره‌بندی

اغلب طرح‌های دوره‌بندی محدوده‌هایی مکانی را مفروض گرفته‌اند. به تعبیر دیگر، دوره‌بندی بیشتر دارای جنبه‌ای مکانی بوده است. برخی تلقی‌های دوره‌ای، آشکارا یا نهان، به یک مکان درمقابل مکان یا مکان‌های دیگر امتیاز می‌بخشند؛ مکانی را مرکز نوآوری و سایر مکان‌ها را حاشیه‌ای و مقلد می‌شمارند. به گزارش فریدمن (2006: 439)، تلقی تاریخ‌نگاران دوره‌ مدرنیسم در ادبیات به‌گونه‌ای است که غرب را مرکز مدرنیسم می‌شمارند و تجلی مدرنیسم در سایر مناطق جهان را حاشیه‌ای و تقلیدی به‌شمار می‌آورند.

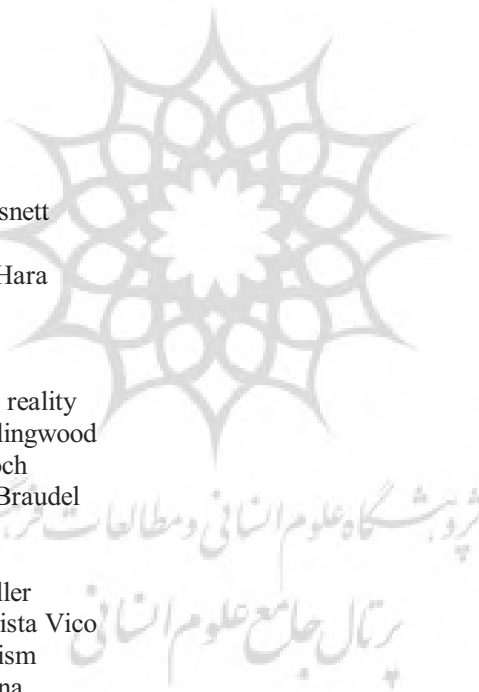
با مشاهده این جنبه‌های تبعیض‌آمیز دوره‌بندی و با فراگیرتر شدن ایده تاریخ جهان که نسخه ادبی نیز می‌تواند داشته باشد، برخی منتقدان ادبی به فراتر رفتن از این مرزهای محدود مکانی اندیشیده‌اند و این موضوع به زمینه‌ای بارور در بازاندیشی دوره‌بندی تاریخ ادبی تبدیل شده است.

برای مثال، فریدمن پیشنهاد کرده است برای کشف ابعاد جهانی مدرنیسم در طول زمان و آشکارسازی اثر متقابل زمان و مکان در دوره مدرنیسم، باید به دوره مدرنیسم جنبه مکانی بدهیم. به نظر او، اعلام دهه ۱۹۴۰م به‌عنوان پایان دوره مدرنیسم، نقش محوری استعمار را در فرهنگ‌های استعمارگر و استعمارزده، هر دو، پنهان می‌کند و آثار نویسندگانی را که پس از دهه یادشده با مدرنیته‌های پسااستعماری رابطه برقرار کرده‌اند، از نظرها دور می‌دارد (همان، ۴۳۹). پذیرش پیشنهاد فریدمن به‌معنای دوره‌بندی دوباره مدرنیسم و وسعت بخشیدن به محدوده‌های زمانی این دوره است. در پرتو همین جهانی‌نگری، طرحی نیز برای وسعت بخشیدن به محدوده مکانی رواج ادبیات عرب و تجدید دوره‌بندی تاریخ آن مطرح شده است. مطابق این طرح، با افزودن قلمرو حکومت امپراتوری عثمانی و سلسله صفوی به مناطق رواج زبان و ادبیات عرب، برای پنج قرن که عصر انحطاط نام گرفته، محتوای ادبی چشمگیری فراهم می‌آید (Al-baghdadi, 2008: 454).

به هر روی، چارچوب‌های دوره‌ای از دیدگاه‌های مختلف و با اهداف متفاوت همواره در معرض بازبینی و اصلاح است. اگر منتقدان ادبی ملت‌هایی که پیشینه و تاریخ ادبی طولانی دارند، نقد و بازاندیشی چارچوب‌های دوره‌ای را با ملاحظه مسائل خاص بلاغی و ادبی و فرهنگی جامعه خود جدی بگیرند، دیدگاه‌های بدیع دیگری مطرح خواهد شد و شاید حتی بتوان جایگزین‌ها یا چارچوب‌های مهذب‌تر و مناسب‌تری برای روایت تاریخ ادبی ارائه کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. paralysis
2. arbitrary
3. Rehder
4. Wellek
5. selfhood
6. Durer
7. M. Brown
8. Susan Bassnett
9. Mattix
10. Frank O'Hara
11. reductive
12. organic
13. fact
14. collective reality
15. R.G. Collingwood
16. Marc Bloch
17. Fernand Braudel
18. Gerhard
19. Lodge
20. Hillis Miller
21. Giambattista Vico
22. anachronism
23. Georgianna
24. Hastings
25. Warren
26. Berman
27. Otherness
28. new historicism
29. Joan Kelly



30. "Did women have a Renaissance"
 31. Vendler
 32. Ralph Cohen

منابع

- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۹). *ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)*. تهران: توس.
- _____ (۱۳۶۹). «تکامل یک تصویر». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. س ۲۳. ش ۹۰-۹۱. صص ۳۸۴-۳۹۰.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۷). *نظریه تاریخ ادبیات: با بررسی انتقادی تاریخ ادبیات نگاری در ایران*. تهران: سخن.
- ولک، رنه و آستین وارن (۱۳۷۳). *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. تهران: علمی و فرهنگی.
- Al-baghdadi, N. (2008). "Registers of Arabic Literary History". *New Literary History*. Vol. 39. No. 3. Pp. 437- 461.
- Aravamudan, S. (2001). "The Return of Anachronism". *MLQ: Modern Language Quarterly*. Vol. 62. No. 4 (December). Pp. 331- 353.
- Berman, R.A. (2001). "Politics: Divide and Rule". *MLQ: Modern Language Quarterly*. Vol. 62. No. 4 (December). Pp. 317- 330.
- Besserman, L. (1996). "The Challenge of Periodization: Old Paradigms and New Perspectives" in Lawrence Besserman (Ed.). *The Challenge of Periodization: Old Paradigms and New Perspectives*. New York and London: Garland Publishing, Inc. Pp. 3- 27.
- Brown, M. (2001). "Periodization and Resistances". *MLQ: Modern Language Quarterly*. Vol. 62. No. 4 (December). Pp. 309- 316.
- Daleski, H.M. (1996). "Thomas Hardy: A Victorian Modernist?" in Lawrence Besserman (Ed.). *The Challenge of Periodization: Old Paradigms and New Perspectives*. New York and London: Garland Publishing, Inc. Pp. 179- 195.
- Donovan, J. (2000). "Women's Masterpieces" in Joyce W. Warren and Margarete Dickie (Eds.). *Challenging Boundaries: Gender and Periodization*. Athens and London: The University of Georgia Press. Pp. 26- 38.
- Fotouhi, M. (2008). *Theory of Literary History: An Critical Study of Literary Historiography in Iran*. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Foucault, M. (1984). "Truth and Power" in Paul Rabinow (Ed.). *The Foucault Reader*. New York: Pantheon Books. Pp. 51- 75.

- Friedman, S.S. (2006). "Periodizing Modernism: Postcolonial Modernities and the Space/ Time Borders of Modernist Studies". *Modernism/ Modernity*. Vol. 13. No. 3. (September). Pp. 425- 443.
- Georgianna, L. (2003). "Periodization and Politics: The Case of the Missing Twelfth Century in English Literary History". *MLQ: Modern Language Quarterly*. Vol. 64. No. 2 (June). Pp. 153- 168.
- Hillis, M.J. (1996). "Reading and Periodization: Wallace Stevens' The Idea of Order at Key West" in Lawrence Besserman (Ed.). *The Challenge of Periodization: Old Paradigms and New Perspectives*. New York and London: Garland Publishing, Inc. Pp. 197- 215.
- Kubler, G. (1970). "Period, Style and Meaning in Ancient American Art". *New Literary History*. Vol. 1. No. 2. *A Symposium on Periods* (Winter). Pp. 127- 144.
- Lodge, D. (1979). "Historicism and Literary History: Mapping the Modern Period". *New Literary History*. Vol. 10. No. 3 (Spring). Pp. 547- 555.
- Mattix, M. (2004). "Periodization and Difference". *New Literary History*. Vol. 35. No. 4 (Autumn). Pp. 685- 697.
- Mellor, A.K. (2001). "Were Women Writers "Romantics"?"". *MLQ: Modern Language Quarterly*. Vol. 62. No. 4 (December). Pp. 393- 405.
- O'Gorman, F. (2006). "Partly Autonomous? Literary-historical Reflections on Richard Price, British Society 1680- 1880". *Journal of Victorian Culture*. Vol. 11. No. 1. (Spring). Pp. 160- 167.
- Orr, L. (2005). "Modernism and the Issue of Periodization". *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* 7.1: <http://docs.lib.purdue.edu/clcweb/vol7/iss1/3>.
- Patterson, L. (1996). "The Place of the Modern in the Late Middle Ages" in Lawrence Besserman (Ed.). *The Challenge of Periodization: Old Paradigms and New Perspectives*. New York and London: Garland Publishing, Inc. Pp. 51- 66.
- Rehder, R. (1995). "Periodization and the Theory of Literary History". *Colloquium Helveticum: Cahiers Suisses de Littérature Comparée* 22. Pp. 117- 36.
- Shafi'i Kadkani, M.R. (1980). *Periods of Persian Poetry: From Constitution to Fall of Sultanate*. Tehran: Tous. [In Persian]
- _____ (1990). "Evolution of a Poetic Image". *Journal of the Faculty of Letters & Humanities of Ferdowsi University of Mashhad*. Vol. 23. No.90 -91. [In Persian]
- Summit, J. & D. Wallace (2007). "Rethinking Periodization". *Journal of Medieval and Early Modern Studies*. Vol. 37. No. 3. (Fall). Pp. 447- 452.
- Toulouse, T.A. (2000). "'American Puritanism" and Mary White Rowlandson's Narrative" in Joyce W. Warren & Margarete Dickie (Eds.). *Challenging Boundaries: Gender and Periodization*. Athens and London: The University of Georgia Press. Pp. 137- 158.

- Vendler, H. (1996). "Periodizing Modern American Poetry" in Lawrence Besserman (Ed.). *The Challenge of Periodization: Old Paradigms and New Perspectives*. New York and London: Garland Publishing, Inc. Pp. 233- 244.
- Vogler, T.A. (1986). "Romanticism and Literary Periods: The Future of the Past". *New German Critique*. No. 38 (Spring- Summer). Pp. 131- 160.
- Warnke, F.J. (1970). "Baroque Once More: Notes on a Literary Period". *New Literary History*. Vol. 1. No. 2. *A Symposium on Periods* (Winter). Pp. 145- 162.
- Warren, J.W. (2000). "The Challenge of Women's Periods" in Joyce W. Warren & Margaret Dickie (Eds.). *Challenging Boundaries: Gender and Periodization*. Athens and London: The University of Georgia Press. Pp. ix- xxiv.
- Wellek, R. & A. Warren (1995). *Theory of Literature*. Z. Movahhed & P. Mohajer (Trans.). Tehran: 'Elmi va Farhangi. [In Persian]
- Wellek, R. (1970). "The Term and Concept of Symbolism in Literary History". *New Literary History*. Vol. 1. No. 2. *A Symposium on Periods* (Winter). Pp. 149- 270.
- _____ (1973- 74). "Periodization in Literary History" in *Dictionary of the History of Ideas*. Vol. 3. New York: Charles Scribner's Sons. Pp. 481- 487.